

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۸۸: ۷۹-۹۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۲/۲۶

## تأثیر حافظ در ادبیات مجاری

فرشته آهنگری\*

### چکیده

حافظ، نماینده‌ی اوج اعجاز زبان فارسی است. شعر او، حکایتگر وسعت روح آدمی و نماد ژرفایی و پرمعنایی زیست اوست که از عشق و صدق تعلیم گرفته است؛ از این رو، هرچند تعبیر چند وجهی و شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ی موسیقی لفظی و معنوی کلامش، قابل ترجمان نیست ولی رنگ آشنای دنیای او را هر انسان اندیشمندی درمی‌یابد و می‌پسندد و شیفته‌وار قدم به جهان برساخته‌ی او می‌نهد.

اروپائیان از قرن هفدهم میلادی با ادبیات فارسی آشنا شدند. زمینه‌ساز این آشنایی ترجمه‌ی اشعار فردوسی، حافظ، خیام و سعدی به زبان‌های غربی بود. مردم مجارستان، نخستین بار به سال ۱۷۷۱م. به همت کرولی رویتسکی سفیر امپراتوری اتریش- مجارستان در خاورمیانه، حافظ و اشعار وی را شناختند. اشعاری که رویتسکی از دیوان حافظ برگزیده بود، مورد توجه شاعران و ادیبان مجاری قرار گرفت. پس از رویتسکی، چند نفر دیگر از ادیبان مجاری که با زبان و ادب فارسی آشنایی یافتند، بخش دیگری از غزلیات حافظ را در فاصله‌ی قرن هجدهم تا سال‌های اخیر ترجمه کردند. این ترجمه‌ها، گاه در مجموعه‌های مستقل و گاه در جُنگ‌هایی همراه با ترجمه‌ی اشعار دیگر شاعران ایرانی و حتی شرقی منتشر شده‌اند.

در این مقاله، برای نخستین بار در ایران به ترجمه‌ی شعر حافظ در ادبیات مجاری پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: حافظ، زبان مجاری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

آنچه حافظ درباره‌ی ساحر<sup>(۱)</sup> بودن خود گفته است، امروز با روایی و تأثیر شعر او در غرب، قرین واقع شده است. شعر حافظ نمونه‌ی معجزه‌ی انسانی در نمایش کمال و زیبایی کلام است. فردوسی، خیام، سعدی و حافظ از حلقه‌های زرین زنجیره‌ی ادبیات جهان هستند که شرق و غرب را به یکدیگر نزدیک می‌کنند. چنانکه حماسه‌ی فردوسی، تاریخ را تا اعماق اسطوره‌ی خلق آدم پیش می‌برد؛ شعر حافظ، فارغ از تعلقات متعصبانه در عمق حس و خرد آدمی نفوذ می‌کند. میخانه‌ی حافظ، دنیایی وسیع‌تر از جهان مادی است که در آن شراب هشیاری در جام کلام شیرین به دور درمی‌آید و می‌خواران بزمش، کسانی هستند که دوستداران انسانیت‌اند.

مطالعات ایرانی در قرن هفدهم با ترجمه‌ی متون اوستایی به زبان فرانسوی آغاز شد. در ۱۷۷۱ م. اولین بار ویلیام جونز<sup>۱</sup>، دیوان حافظ را به زبان انگلیسی برگرداند و اندک اندک نفوذ کلام و اندیشه‌ی حافظ در مغرب زمین آغاز گردید؛ چنانکه تأثیر حافظ بر گوته و امرسون هویداست. با یک ارزیابی کلی، می‌توان گفت در هریک از کشورهای اروپایی یکی از شاعران ایران مورد اقبال بیشتری قرار گرفته‌اند. در آلمان حافظ، در فرانسه سعدی، و در انگلستان، عمرخیام. البته این اقبال بدان معنی نیست که سایر شعرای ایرانی نادیده گرفته شده‌اند؛ بلکه فقط ترجیح عمومی ملتی نسبت به یک شاعر ایرانی را می‌رساند. در مجارستان نیز، شعر حافظ بسیار مقبول افتاده است و به قول پروفیسور آربری که گفت: «ترجمه‌ی شعر فارسی و نام حافظ در قرن نوزدهم در اروپا یک رسم رایج شده بود» (WWW. Mihanfoundation.org)؛ ترجمه‌ی غزلیات حافظ نیز در سالهای اخیر در مجارستان رسم رایجی شده است.

به موازات سیر ترجمه‌های غزلیات حافظ، شاعران مجاری نیز از تأثیر سخن حافظ دور نماندند. این شاعران به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱- کسانی که از اندیشه و الفاظ پر بسامد اشعار حافظ در شعر خود بهره بردند، مانند: گئورگ فالودی. ۲- شاعرانی که با درک کلام حافظ، او را در اشعار خویش ستودند، مانند: میهلی چوکونایی.

با توجه به این تقسیم‌بندی، این مقاله شامل دو بخش است:

الف) معرفی و نقد کامل تمامی آثار که برگردان غزلیات حافظ‌اند.

---

1. William Jones

ب) معرفی شاعران مجاری همراه با شرح حال آنان و بیان نحوه‌ی تأثیرشان از حافظ و توضیح اشعاری که تحت تأثیر اندیشه و کلام حافظ به زبان مجاری سروده‌اند.

#### الف) معرفی و نقد ترجمه‌های اشعار حافظ

۱. کرولی رویتسکی<sup>۱</sup>، سفیر امپراتوری اتریش - مجارستان در خاورمیانه، مدتی در ایران به سربرد و زبان فارسی را آموخت. وی در طول اقامت در ایران، با ادبیات فارسی آشنا شد و بسیار به شعر فارسی علاقه‌مند گردید. زمانی که به کشور خود بازگشت، کتابی به نام **گزیده‌ی اشعار آسیایی**<sup>۲</sup> به زبان لاتین<sup>(۳)</sup> منتشر کرد که در آن ترجمه‌ی ۱۶ غزل حافظ با متن فارسی چاپ شد. رویتسکی در پایان کتابش با استفاده از شرح سودی، مطالبی درباره‌ی غزلیات حافظ آورد. این کتاب بسیار مورد توجه شاعران مجاری قرار گرفت. در سال ۱۸۲۴م. شاعری به نام **گبورفین**<sup>۳</sup>، کتاب رویتسکی را همراه با ابیات و غزلهایی از حافظ که ویلیام جونز در کتاب **شعرهای آسیایی**<sup>۴</sup> اش به عنوان شاهد اوزان عروضی آورده بود، به نام **بخشهایی از غزلها و دیوان حافظ**<sup>۵</sup> از لاتین به شعر مجاری ترجمه کرد، ولی متنهای فارسی آن را همچنان به فارسی چاپ کرد.

۲. کرولی برتس<sup>۶</sup>، در کتابی به نام **گل‌های داوودی**<sup>۷</sup> اشعاری از هاینه شاعر آلمانی، میرزاصفی و حافظ را به زبان مجاری ترجمه کرد. در این کتاب ۱۱ غزل از حافظ ترجمه شده است. برتس، فارسی می‌دانست و در پیشگفتار کتابش درباره‌ی شعر و زندگی هر سه شاعر مطالبی آورده است. این کتاب در ۱۸۵۹م. چاپ شد.

۳. در سالهای ۳ - ۱۸۷۲م. **بلا ارودی هاراخ**<sup>۸</sup> که زبان فارسی و ترکی می‌دانست، ۴۶ غزل و ۲۴ رباعی از حافظ را به نام **آهنگهای حافظ**<sup>۹</sup> در دو جلد ترجمه و چاپ کرد.

۴. **بلا دوموتور**<sup>۱۰</sup>، در ۱۹۱۱ م. ترجمه‌ی ۲۸ غزل حافظ را به نام **جنگ گوهرها**<sup>۱۱</sup>

1. károLy Reviceky
2. Specimen Poeseos Asiaticae
3. Gábor Fábíán
4. Poeseos Asiaticae
5. Háfiz Diványából Gházeláks Töredékek
6. károLy Berec
7. Százszor szépek
8. Bélla Eródi Harrach
9. Háfiz Dalai
10. Bélla Dö Mötör
11. Napkelet Gyöngyei Antologia

منتشر کرد.

۵. یوزف راکوفسکی<sup>۱</sup>، در کتاب **گل‌های شیراز**<sup>۲</sup>، ۷۶ غزل حافظ را ترجمه و چاپ کرد. کرد. راکوفسکی، فارسی می‌دانست و در مقدمه‌ی مفصلی درباره‌ی شعر ایرانی و حافظ چنین نوشته است: حافظ شاعر بسیار خوبی است او از کلمات زیبایی استفاده کرده که قابل ترجمه نیست، «زیرا او نابغه‌ی بی‌نظیری است. زبان شعر او عرفانی است و به این دلیل مردم او را ترجمان‌الاسرار و لسان‌الغیب می‌خوانند» (Siráz Rózsai, 1961: 7). «شعرهای طنزآمیز حافظ از رفتارهای نادرست صوفیان سرچشمه گرفته است» (همان: ۱۶) و «رازگویی در تمام اشعار حافظ هست» (همان: ۱۷). «بعضی گفته‌اند تمام اشعار حافظ، عرفانی است ولی واقعیت آن است که تمامی اشعار او عرفانی نیست و بعضی نیز عاشقانه است و [درباره‌ی عشق زمینی و شراب مادی است، زیرا در زمان بعضی از شاهان دوره‌ی او، شرابخواری منع نمی‌شد» (همان: ۲۰-۲۱). راکوفسکی در فصل دوم مقدمه **گل‌های شیراز**، کلمات کلیدی اشعار حافظ مثل ساقی، مغ، خرابات و ... را توضیح داده است. وی در این فصل گفته: «در اشعار ایرانی، شمع و گل و پروانه بسیار مهم‌اند و این پدیده‌ها در شعر فارسی هوشمندند» (همان: ۲۸).

۶. در ۱۹۶۰م، گیزاکیپش<sup>۳</sup>، ۵۷ غزل حافظ را در مجموعه‌ای به نام **شعرهای حافظ**<sup>۴</sup> به زبان مجاری برگرداند. سپس با همکاری روبرت شیمون<sup>۵</sup>، کتابی به نام **جنگ شاعرهای ایرانی**<sup>۶</sup> در ۱۹۶۸م. چاپ کرد. در این کتاب ۴۱ غزل از حافظ آورده شده است که همان ترجمه‌ی شعرهای حافظ در کتاب قبلی کیپش است. در کتاب اخیر، درباره‌ی هر شاعر، شرح حال کوتاهی در پایان کتاب آورده شده است. کیپش، غزلهایی که دیگران ترجمه نکرده بودند، ترجمه کرد که غزل‌های عارفانه و عاشقانه حافظ را شامل می‌شود. ترجمه‌ی او مهمترین و مشهورترین ترجمه‌ی اشعار حافظ است.

1. József Rakovszky
2. Siráz Rózsai
3. Géza Képes
4. Háfiz Veresek
5. Róbert Simon
6. Perzsa Költők Antológiája

۷. گیورگی فالودی<sup>۱</sup>، بسیار شعر سروده و ترجمه کرده است ولی ترجمه‌های او همه نقل به مضمون یا تلخیص از متن اصلی به شعر مجاری است. او فارسی نمی‌دانست و در ترجمه‌ی اشعار حافظ از ترجمه‌های آلمانی و انگلیسی استفاده می‌کرد. کتاب وی که برگردان ۸ غزل حافظ است **جسم و جان**<sup>۲</sup> نام دارد. آنچه او ترجمه‌ی یک غزل حافظ نامیده، بسیار کوتاه‌تر از اصل غزل بوده و مشخص نیست ترجمه‌ی کدام غزل است. فالودی در ترجمه‌هایش به جای کلمات شاعرانه و کلاسیک از کلمات جدید مجاری و گاه بسیار عامیانه استفاده کرده است. ادعای فالودی آن است که این اشعار ترجمه‌ی دقیق غزلیات حافظ‌اند ولی در واقع چنین نیست. مشهورترین ترجمه‌ی او از شعرهای فرانسوا ویون<sup>۳</sup> است که ترجمه‌ی مضامین و گاه تلخیص اشعار وی است. فالودی، تحت تأثیر اندیشه‌های ویون قرار داشت. نکته‌ی قابل ملاحظه در ترجمه‌های فالودی آن است که او به تقلید از حافظ (و کلاً شعر ایرانی) ترجمه‌های شعری خود را دو سطری شبیه دو مصراع یک بیت آورده است در حالیکه اشعار مجاری چهار سطری هستند؛ البته در ترجمه رباعی‌های حافظ، برگردانهای او چهار سطری است، زیرا رباعی چهار مصراع دارد و اینگونه با شکل شعر مجاری مشابهت پیدا کرده است. در ذیل یک نمونه از ترجمه‌ی فالودی همراه با برگردان فارسی آن که ترجمه‌ی غزل مشهور «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند...» می‌باشد، به عنوان شاهد آورده می‌شود:

#### فرشتگان در میخانه<sup>(۳)</sup>

«در آستانه‌ی در، چمباتمه نشست‌ام، تاکنون آدم شریفی زندگی نکرده است که عاقبت با ریش خود آستانه را نرفته باشد (= به مدلت نیفتاده باشد).  
و مست زمزمه می‌کردم، دو فرشته با سبویی سنگی و بی‌لعاب به طرفم آمدند، نگاهم کردند و کمی شراب برگردنم ریختند.  
(این کار فرشتگان) نمادی بود؛ اینجا روی زمین هیچکس نمی‌تواند بار عشق را ببرد. چنین رفت که من باید هر چیز را به دوشم نهم.  
تا هفتاد و دو فرقه‌ی مسلمان به یکدیگر آسیب می‌زنند و تا وقتی شیاطین و نفرین‌ها روی دیوار می‌کشند<sup>(۴)</sup>، حقیقت را پیدا نمی‌کنند.

1. György Faludy
2. Test és lélek
3. François Villon

مرا چه که محبت خدا از آن من است، صوفیان سرخوش همه این را فهمیدند و به سلامتی من یک جام شراب خوردند.

زیرا که عشق آسمانی شمع کم فروغ نیست که خواهان پروانه‌هاست، بلکه کوره‌ی آتشین غول پیکری است؛ تل هیزمی است که در آتش خویش می‌سوزد.

و حافظ در چنین آتشی می‌سوزد، با اینکه رقیبانش از او بیزارند، زیرا فقط او می‌تواند زلفهای بلند در اهتراز کلمات فارسی را شانه زند» (35:1988, Test és lélek).

۸. روبرت شیمون<sup>۱</sup> در سال ۲۰۰۲ م. مجموعه‌ای از ترجمه اشعار ایرانی که چند مترجم انجام داده‌اند، به نام **شعرهای فارسی کلاسیک**<sup>۲</sup> منتشر کرد. در این کتاب ۴۹ غزل حافظ آورده شده که ۴۱ غزل از ترجمه‌های کیپش، ۴ غزل ترجمه‌ی ایشتون توتفلالوشی<sup>۳</sup> و ۴ غزل نیز ترجمه‌ی زولتن فرانیو<sup>۴</sup> است. مترجمان اخیر، کتاب مستقلی از ترجمه‌ی اشعار حافظ ندارند. روبرت شیمون اولین مترجمی است که قرآن را به زبان مجاری برگردانده و کتابی نیز به نام **دنیای قرآن**<sup>۵</sup> منتشر کرده است.

#### (ب) شاعران و اشعار متأثر از حافظ

۱. میهلی چوکونایی ویتز<sup>۶</sup>، شاعر و نماینده‌نویس معروف مجاری در سال ۱۷۷۳ م. به دنیا آمد. او در شهر دبرسن<sup>۷</sup> تحصیل کرد. در ۱۹۷۴ م. از طریق دوستش به نام گبورناگی<sup>۸</sup> گبورناگی<sup>۸</sup> با کتاب **شعرهای آسیایی ویلیام جونز** که درباره‌ی عروض فارسی به زبان لاتین لاتین بود، آشنا شد. در کتاب جونز، چند غزل از حافظ به عنوان مثالهای عروضی آورده شده که چوکونایی این غزلها را بسیار دوست داشت. اما وی کتاب رویتسکی را هرگز پیدا نکرد و اشعار فارسی را به زبان آلمانی و لاتین خواند. چوکونایی پس از آشنایی با اشعار حافظ در آخرین کتابش به نام **شعرهای آناکرئونی**<sup>۹</sup> آخرین شعر خود را به نام «آرامگاه حافظ»<sup>۱۰</sup> در ستایش حافظ و عظمت شعری او سرود. چوکونایی، حافظ را بسیار دوست داشت و قصدش آن بود که تصویری از آرامگاه حافظ به سبک آرامگاههای اروپایی در

1. Róbert Simon

2. Klasszikus Perzsa költők

3. István Tótfalusi

4. Zoltán Franyó

5. A Korán Világa

6. Mihály Csokonai Vitéz

7. Debrecen

8. Gábor Nagy

9. Anakreóni Dalok

10. Á Háfiz Sírhalma

کتاب شعرهای آناکرئونی طراحی و چاپ کند، اما این خواست او عملی نشد زیرا قبل از چاپ کتاب در ۱۸۰۵ م. در شهر دبرسن فوت کرد؛ بدین سبب، کتاب وی فاقد این تصویر است. چوکونایی در شعر آرامگاه حافظ با استفاده از کلماتی چون گل، بلبل، مشک، عشق، شراب و نیز توصیفات دربارهی شهر شیراز و زیباییان آن دیار، سعی کرده فضای شعرش را به فضای اشعار حافظ نزدیک کند. او عقیده داشت که اشعار آناکرئون و غزلیات حافظ به هم شبیه‌اند؛ زیرا اشعار آناکرئون دربارهی شراب و زیبارویان و خوشباشی است و حافظ نیز اشعاری با همین مضامین دارد. این اندیشه در دوره‌های بعد استمرار یافت و حتی گبورفبین وقتی اشعار حافظ را به زبان مجاری برگرداند آنها را به وزن اشعار آناکرئون به شعر مجاری ترجمه کرد و دیگر مترجمین نیز فقط غزلیات عاشقانه حافظ را ترجمه کردند. از نامه‌ها و مقاله‌های چوکونایی پیداست که برای او حافظ همپایه‌ی آناکرئون بوده است، زیرا آن زمان آناکرئون در مجارستان بسیار مشهور بود و چوکونایی می‌خواست حافظ همان ارج و اهمیت را در آنجا به دست آورد؛ ولی متأسفانه مرگ زودرس وی سبب شد که نتواند دربارهی حافظ، اطلاعات بیشتری به دست آورده، منتشر سازد.<sup>(۵)</sup> شعر آرامگاه حافظ چوکونایی بر یکی از مشهورترین شاعران مجاری به نام آدی اندره<sup>۱</sup> مؤثر واقع شد تا شعری به نام «آرامگاه چوکونایی» بسراید. اندره در این شعر همین اندیشه را باز می‌گوید که علاقه‌مند است مانند چوکونایی و بالطبع چون حافظ و آناکرئون شعر بسراید.

چوکونایی قصد داشت مقاله‌ای دربارهی حافظ و شعر او بنویسد. این مقاله به سبب فوت او کامل نشد و دست نویسه‌های<sup>(۶)</sup> وی در سال ۲۰۰۲ م. در کتابی به نام **همه‌ی آثار چوکونایی**<sup>۲</sup> به چاپ رسید. چوکونایی کمی فارسی می‌دانست، ولی اشعار فارسی را بیشتر از روی ترجمه‌های مجاری خوانده بود و معتقد بود که شعرهای ایرانی زیباترین اشعار دنیا هستند و شاعران ایرانی با استفاده از زیباترین استعارات به جای شعر سرودن، مروارید به رشته می‌کشند.<sup>(۷)</sup> او در مقاله‌ی «درباره‌ی شعرهای آسیایی»<sup>۳</sup> نقد و تحلیلی دربارهی شعر ایرانی و آسیایی و مقایسه آنها با اشعار اروپایی دارد که بدین قرار است: «شعرای یونانی به شعرای عرب و ایرانی خیلی شبیه به نظر می‌آیند نه فقط در مورد عروض و قالب شعر، بلکه هم از حیث استعاره و موضوعات شعری. شعرای اروپایی... بخصوص سعی می‌کنند لذت‌بخش و روشن بنویسند و آسیایی‌ها مفصل و فراوان و پراکنده، به این دلیل کسانی که اشعار آسیایی‌ها را می‌خوانند، باید تاریخ آنها را بدانند، و

1. Ady Endre
2. Csokonai Vitéz Mihály Összes Művei
3. Az Ázsiai poézisről

باید زبان آنها را یاد بگیرند تا صناعات ادبی آنها را جستجو کنند، باید اخلاقشان، اندیشه‌هایشان، قصه‌هایشان و تمثیلشان را بشناسند، سرانجام لازم است اشعار ایرانیان و اعراب را در واقع با چشمها و خرد آسیایی بخوانند»<sup>(۸)</sup> (130:2002.Kivonatazdsiai).

کیپش در مقاله‌ای به نام «چوکونایی و حافظ»<sup>۱</sup> راجع به اشعار چوکونایی چنین داوری می‌کند: «استعاره‌های چوکونایی در «شعرآرامگاه حافظ» و «خواستگاری خجالتی»<sup>۲</sup> شبیه استعاره‌های حافظ است و به دلیل آشنایی چوکونایی با عروض فارسی، این دو شعر وی به وزن اشعار فارسی است» (Háfiz Dalok, 2007: 397-405). داوری کیپش در این باره صحیح نیست زیرا وزن اشعار یونانی و لاتینی مانند اوزان اشعار فارسی نیست. چوکونایی فقط کتاب جونز را خوانده بود و خود جونز نیز عروض فارسی را به‌درستی در نیافته بود. از سویی دیگر، به سبب کمی دانش چوکونایی درباره‌ی زبان فارسی و شعر فارسی، وی چنین تقلیدی را نمی‌توانست انجام دهد (Á Háfizi Dalok, 2007: 57).

شعر آرامگاه حافظ به گونه‌ی ترجیع‌بندی است که بندها را تکخوان، و ترجیع را همخوان‌ها تکرار می‌کنند. به این سبب، این شعر را می‌توان با موسیقی اجرا نمود. آنچه در پی می‌آید بخش اعظم ترجمه‌ی شعر «آرامگاه حافظ» است:

### تکخوان<sup>(۹)</sup>

«زنان قهوه‌ای موی شیراز، دختران آبی چشم، ابریشم بیوشید و قامتتان را با گلها بیارایید و بازوهایتان را دایره‌وار بگیرید و این آواز را در کنار آرامگاه حافظ بخوانید».

### همخوان‌ها [بند ترجیع]:

«درود بر تو آرامگاه حافظ که در زیر بوته‌های گل تو، خواننده‌ی شیرین سخن شرق خوابیده است.

حالا گلها سبز می‌شوند. گل سرخ مثل شاهبانو بر تخت رنگارنگش می‌نشیند و نرگسها دوروبر او می‌گردند. لاله‌ها و زعفرانها و سنبلها خود را به زیر پای او می‌اندازند و بهار زیبا برفراز او پرده‌ای آبی تکان می‌دهد. شکوفه کن باغچه‌ی عزیز، با هزار گل شکوفه کن و به بوی خود آرامگاه حافظ را [مثل ابری] در میان گیر. و شما دختران

1. Háfiz és csokonai  
2. Tartózkodó kérelem

سرخ‌رو، بیایید از سبزه‌زار حافظ خوب، گل بچینید که روح آسمانی او مثل گل با محبت است و شهرت گرمی او مانند بوی گل در قلب و وطن ما پهن شده است».

ابند ترجیع...]

تکخوان:

«می‌شنوم که در بوته‌ی سبزه بلبل آواز می‌خواند، ای دختران ساکت باشید. [صدایش] اکنون آرام پایین می‌آید، بعد به بالا می‌پیچد، بلند می‌شود و آهسته می‌گردد، پیچ می‌خورد و می‌شتابد، می‌لرزد و کشیده می‌شود. چه ترحم‌انگیز و چه شاد است. چه لطیف و عاشقانه است. او چنین آواز می‌خواند: شاعر عزیزی در این آرامگاه خوابیده است که در میان این آهنگها روحش با آرامشی خوشایند از این سرزمین به نزد دختران فردوس پر کشید، مثل این پرنده که بیهوش به آغوش زیبای گل افتاده است».

ابند ترجیع...]

تکخوان:

«درود بر تو ای سرزمین شعرا و دانایان، شیراز! ناحیه‌ی شرق و دریای در میان خشکی از شهرت تو پوشیده شده‌اند.<sup>(۱۰)</sup> زیرا در میان دیوار سنگی تو جایگاه خرد است. در جنگل لیموی تو صد شاعر آواز می‌خوانند که صدای ایشان در برجهای اصفهان و دجله و سند طنین می‌اندازد. ولی کدام یک از فرزندان شیراز می‌تواند آواز بخواند مانند این سخنور ما که در این آرامگاه خوابیده است؟ ای شعرا، تاج [افتخارتان] را روی آرامگاه حافظ بنهید و از شعر او سرودن و محبت ورزیدن بیاموزید».

ابند ترجیع...]

تکخوان:

«چه احساس می‌کنم! گلها از غنچه‌هایشان به بیرون نگاه می‌کنند. عطری کف‌آلود معلّق است. ابرها می‌دوند. از میان آنها خورشید رام به آسمان صافمان لبخند می‌زند. بلبل‌ها می‌خوانند و نسیمی از غنچه‌های گل بیرون می‌زند. آه چه احساس می‌کنم! الهام این نسیم، خوشایند است. شادی مقدس، عشق‌ها، رضایت ناگهانی. تو، تو روح حافظ هستی. ای روح آرام! تو موی مرا تکان می‌دهی. ای دختران زیبا کنار آرامگاه او در بیشه‌ی مورت بنشینیم. ای جوانان قهوه‌ای روی مجعد موی که اکنون از نارنجستان به

این آرامگاه می‌آیید. چه به موقع می‌آیید. دل‌های پر شور ما برای شما گذاخته می‌شود. و تو ای مسافر که عازم شهر هستی از کنار آرامگاه از چمن پوشیده‌ی حافظ به راحت ادامه نده [همین جا بمان]» (Á Háfizi Dalok, 2007: 57).

۲. شندور پتوفی<sup>۱</sup>: در ۱۸۲۳م. در کیش کروش<sup>۲</sup> به دنیا آمد. او مشهورترین شاعر مجاری است که اشعار بسیاری درباره‌ی انقلاب، عشق و شراب سروده است. شعرهای او مانند ترانه‌های عامیانه است و به این دلیل، تعداد زیادی از آنها با موسیقی اجرا و معروف شده است. پتوفی در ۲۶ سالگی (۱۸۴۹م.) در جنگ آزادی مجارستان ناپدید شد. وی شعری دارد که منتقدان ادبیات مجاری معتقدند این شعر پتوفی تحت تأثیر اشعار حافظ سروده شده است، زیرا وی با ترجمه‌ی گبورفبین آشنا بود. تصویرپردازی او در بند دوم و سوم این شعر به تقلید از تصاویر اشعار حافظ است. متن کامل این شعر که در ۱۸۴۵م. سروده شده، چنین است:

### بیرون در هوای آزاد<sup>(۱۱)</sup>

«بیرون در هوای آزاد، برای دیدن بهار، برای دیدن صحنه‌ی طبیعت، چه کسی از اپرا لذت می‌برد؟

آنجا می‌توان اپرای مهربانی شنید.

در صحنه‌ی باشکوه طبیعت، بلبل کوچک خواننده‌ی اصلی است. ای خوانندگان از میان شما چه کسی جرأت دارد با او رقابت کند؟

هر بوته، جایگاهی است که در آن بنفشه‌های جوان چون خانمهای علاقه‌مند می‌نشینند تا به آهنگ شاد خواننده‌ی اصلی گوش دهند.

و همه چیز ساکت است. همه چیز متوجه است. همه چیز با داغ‌ترین احساس است. فقط تخته سنگ‌ها، این منتقدین پیر، لخت و سرد می‌مانند» (72:1968, Perzsa Költők Antológiája).

۳. تیبور وینر شنیهای<sup>۳</sup> در ۱۹۸۰م. به دنیا آمده است. او شاعر جوانی است که دیوان شعرش به نام دوباره فکر کردن در ارتباط با طبیعت<sup>۴</sup> در سال ۲۰۰۵م. به عنوان بهترین دیوان سال، برنده‌ی مدال «آتیل گرتز»<sup>۵</sup> شد. شنیهای ۱۶ غزل حافظ را ترجمه و

1. Sándor Petőfi
2. Kiskőrös
3. Tibor Weiner Sennyei
4. Természettez vacó kapcsolat újragondolása
5. Attila Gérecz

چاپ کرده است. همچنین ۷ غزل را ترجمه کرده که هنوز منتشر نکرده است. او از ترجمه‌های فبین با حافظ آشنا شد. شنیه‌ای اشعاری تحت تأثیر حافظ و بسیار شبیه به مضامین و عبارات شعری حافظ سروده که هنوز چاپ نکرده است ولی در اختیار نگارنده‌ی مقاله قرار داد تا از آنها استفاده شود. اینک اولین شعر شنیه‌ای که تحت تأثیر اولین غزل دیوان حافظ سروده شده تماماً نقل می‌نماییم:

### شراب آرزو<sup>(۱۲)</sup>

«ای [ساقی] جوان! آن جام زیبایم را که تاکنون نخواستیم پیش بیار و به من بده، زیرا آسیب‌پذیر بودم، اما اکنون این عشق بی‌نهایت، (که اول آسان می‌نمود) دلم را خسته و مرا تشنه گردانده است.

بوی تو که از [موی] پیشانیت دزدیده شده آن [بوی چون] مشک را صبا چون دزد به سوی من می‌فرستد تا نقشه‌ای که درباره‌ی تو در باطن می‌کشم دلم را به ضربان پر خون وادار کند. فقط شراب [ساقی] جوان، شراب ای پسر! اگر پدرت این را بگوید، از هیچ چیز نترس، واهمه ندار که به سجاده‌ی نگارینه‌ام شراب بریزی. ولی مواظب آن باش - زیرا او می‌داند چه شایسته است و در مقام مسافر ابدی نه فقط راه را بلکه جایی هم می‌شناسد که آنجا می‌توان توقف کرد - وقتی که این مسافر تشنه است، شراب [بیاور] ای پسر! چطور می‌توانم از این پس راحت و بی‌قید در این زیبایی بی پایان فرو بروم که خوب می‌دانم - هر ساعت و هر لحظه - جرس طلایی در هوا زنگ می‌زند و مرا خواهد ترساند. شب تاریک، بیم موج، گرداب هایل، خطر زیاد و بزرگ، سد راهم است؛ و ساکنان ساحل که از نگرانیهای کوچک خسته شدند، خیره هستند و حتی نمی‌خواهند مرا و سرنوشتم را ببینند.

عاقبت، عشقهای من که با دل آسوده به آن‌ها پرداختم مرا به بد نامی رساندند؛ زیرا می‌بینی که راز بزرگ را نتوانستم پنهان کنم؛ چون که شعرم، هم عشق و هم مرا رسوا می‌کند.

اگر در دل واقعاً شکسته‌ات، آرزوی آرامش داری، قانونی جز این نداشته باش که آن کسی که برای او می‌سوزی و در او آتش عشق مقدس را می‌بینی و می‌خواهی دلش را به دست آوری [باید] پس از آن از دنیای بر باد رونده خداحافظی کنی و در سفرت طمع، راهنمای تو نباشد» (98:2002, Klasszikus Perzsa költők).

## نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، دریافته می‌شود که:

۱. شعر فارسی از حیث قوت اندیشه و استواری الفاظ آن توانایی را دارد که در مدار اندیشگی اندیشمندان و ادب دوستان جهان قرار گیرد و دیدگاهی نو عرضه نماید.
۲. آنچه از اشعار حافظ و نیز دیگر نام‌آوران ادبیات فارسی به زبان مجاری برگردانده شده از سوی مترجمان مجاری بوده و متأسفانه تاکنون فارسی‌زبانان مبادرت به یادگیری تخصصی زبان مجاری نکرده تا حق کلام را به گونه‌ی بایسته در ترجمه‌های خود ادا کند و از همین جاست که داوریه‌های ناقص و نادرست از ترجمه‌های مترجمان مغربی درباره‌ی ادیبان ما پدید آمده است.
۳. بایسته به نظر می‌آید برای گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب در تعاملی همسان با فرهنگستان هنر ایران اقدام به تربیت مترجمان متخصص در زبانهای مختلف کند تا زبان و فرهنگ ایران زمین به شایستگی و به دور از اشتباهات بعضی شرق‌شناسان و مترجمان به جهانیان شناسانده شود.

## پی‌نوشت

۱. منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن از نی کلک همه قند و شکر می‌بارم

۲. در آن زمان تحصیل کرده‌ها زبان لاتین می‌دانستند و به آن زبان می‌نوشتند.

### 3. Angyalok A kocsmában

Az ajtóban guggoltam, mert még nem elt derék ember;  
ki szakálával soha fel nem septe a kocma küszöbét.

S tökrészezen dúdoltam, két angyal sétált arra mázatlan  
kökorsóval;

megnéztek s egy kevéske bort töltöttek nyakamba.

Jelképesvolt; a szerelem terhét nem bírja senki horodozni itt a  
földön;

Igy jött, hogy néken kellett mindent vállamra venni.

míg a mozlimok hetvenkét szektája egymást marja az igazságot  
nem lelik;

de rémeket és átkokat mázolnak fel a falra.

ám mit nekem ők, amikor enyém Allah kegyelme;

A táncoló szúfik mindezt megéretették s egy kupa bort ittak  
egészségemre.  
merthogy az égi szerelem nem pislogó gyertyácska mely  
molylepkékre éhes;  
de lángoló roppant kohó magát emésztő máglya.  
és Háfiz ily tűzvészben ég, bár koltégái rühelik;  
mert tollával ő tudja csak fésülni a perza szavak lobogó, hosszú  
fürtjeit.

۴. مجارها معتقدند کسی که عکس شیطان را بر روی دیوار بکشد حادثه‌ی بدی اتفاق  
می‌افتد.

۵. رج: مقاله‌ی «شعرهای حافظانه» از کاتالین ترما در «کتاب مرئی» (Á Háfizi Dalok)

۶. این دست نویس‌ها یکبار به نام «گزیده‌ای از شعر آسیایی» (Kivonatazdsiai Poézisről) چاپ شد.

7. Ők (a perzsák) a'legszebb Metáforával élvén, ver tsinálni helyett  
ezt mondják: Gyöngyöket fűzni... .

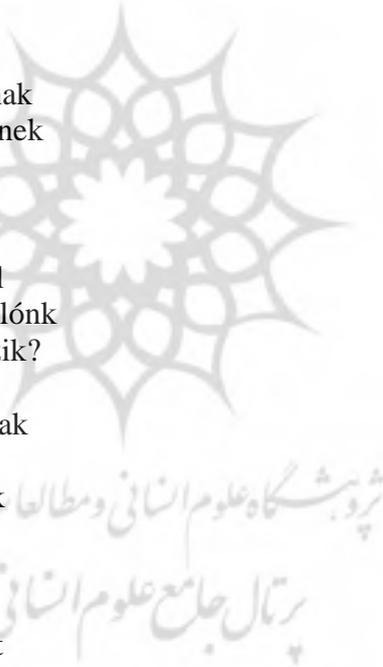
8. A Görög Poéták az Arabsok és Persák poétáikhoz nagyonn  
hasonlónak látszanak nem tsak a·metrumokra és compositióra,  
hanem még a·figurákra, és Versezetjeiknek argumentumjaikra is.  
Az Európai poéták... főként azon munkálódnak, hogy  
gyönyörűségesen, hogy világosan irjanak; az Asiaiak, hogy  
vaste, hogy bujálkodva, hogy dissolute. Azért a·kik az Ázsiaiak'  
versezetit olvassák, tudni kell azoknak históriáját; meg kell  
esmélni erköltseiket, tudományaikat, vélekedéseiket, meséiket,  
példabeszédeiket; végezetre az Persáknak és Arabsoknak  
versezetjeiket, hogy úgy szóljak, Asiai szemekkel és eszekkel  
szükség hogy olvassák.

### 9. Egy

Sírászi barna hölgyek  
Kökényszemű leányok  
Öltözzetek selyembe  
És kebletek fejejét  
Rózsákkal ékesítvén  
Karikába font karokkal

Zengjétek e dalocskát  
Háfiz halomja mellett:  
**Mind**  
Légy idvez oh Háfiznak  
Sírhalma mellybe nyugszik  
A rózsabokrok allján  
Kelet édes énekese  
Most nyílnak a virágok:  
A rózsza mint királyné  
Úl tarka trónusában  
S a nárcisok körülte  
Fenn-állva udvarolnak  
Tulipántok és kükörcsök  
S jácintusok borúlnak  
Királyi zsámolyára  
S a szép tavasz felette  
Kék kárpitot lobogtat.  
Viríts becses ligetke  
Viríts ezer Virággal  
S felhőzd bé illatoddal  
A jó Hafíz halmoját  
Ti pedig, piros leányok  
Jertek begyezni rózsát  
A jó Hafíz gyepéről  
Kinek égi lelke nyájas  
Mint rózsza s drága híre  
Mint rózsza szag kiterjedt  
Szívünkre és hazánkra  
A zöld bokorba hallom  
A filmilét danolni  
Hallgassatok, leánykák  
Most andalogva lejtőz  
Majd felfelé cikornyáz  
Majd harsog és lrdörmög  
Kanyarog, siet, rezeg, nyújt.  
Be hathatós! Be vídám!

Be gyenge és szerelmes  
Ah! így danolgatott ő  
A kellemes poéta  
Ki e halomba nyugszik  
De lelke e dalok közt  
Édes lebágyadással  
Szállott el a vidékről  
Éden leányi közzé  
Miként eme madárka  
Mely már alélva hullt le  
A rózsza szép ölébe.  
Légy idvez óh poéták  
S bölcssek hazája, Sírász!  
Ellepte a te híred  
A napkelet vidékét  
S a földövezte tengert  
Mert a te kőfalad közt  
Óltára áll az észnek  
És citromerdeidben  
Száz verselőik danolnak  
Kiknek szavára zengnek  
Az ispaháni tornyok  
A Tigris és az Indus.  
De mék tud énekelni  
Sírász szülőtti közzül  
Úgy mint ez a mi dallónk  
Ki e halomba nyugszik?  
Rakjátok, óh poéták  
Koszorútokat Hafíznak  
Sírjára s énekéből  
Tanuljátok közöttünk  
Danolni és szeretni.  
Mit ézek! A virágok  
Bimbóikon kinéznek  
Habosan terül az illat  
A fellegek szaladnak  
Belőlök a szelíd nap



Mosolyog derült egünkre  
A filmilék zenegnek  
S egy szellet a rózsának  
Bimbóiból kilendül  
Mit, ah, mit érzek! édes  
E szellet ihletése!  
Óh szent öröm! szerelmek!  
Megelégedés nyomási!  
Te vagy, te vagy Hafíznak  
Arnyéka! csendes árnyék  
Te lebegteted hajunkat!  
Úljünk le Sírja mellett  
A mirtusos ligetben  
Úljunk le szép leányok  
Ti barna kondor ifjak  
Kik a narancsberelből  
Most szálltok e halomhoz!  
Óh, jó időbe jöttök!  
Megnyílvá olvadoznak  
Hő szíveink reátok.  
S te útzó! Ki a szép  
Váras felé igyekszel  
Ne térj odább Hafíznak  
Fülepte sírja mellől!

۱۰. یعنی: شهرت تو از دریاها گذشته است.

### 11. Ki a szabadba

Ki a szabadba, látni a tavaszt  
Meglátni a természet színpadát!  
Az operákban ki gyönyörködik?  
Majd hallhat ott kinn kedves operát.  
A természetnek pompás színpadán  
A primadonna a kis fülmile  
Ki volna énekesnők! köztetek  
Merész versenyre kellni ő vele.  
Megannyi Páholy mindenik bokor  
A mellyben ülnek ifju ibolyák  
Miként figyelmes hölgyek... hallgatván  
A primadonna csattogó dalát.  
És minden hallgat, és minden figyel  
És minden a legforróbb érzelem  
A kősziklák e vén kritikusok

Maradnak csak kapáran, hidegen.

**12. A vágy bora:**

Ó, Gyermek! Azt a szép üvegem  
Hozd elő es nyújtsd át most nekem  
Mely eddig nem kellett gyarlón,  
De most e végtelen szerelem  
Mi kezdetben kicsinynek tetszett  
Szomijassá tett felsebezve szívem.  
Homlokodról lopott illatodat  
A mósuszt virágzó kedvesem  
Lágy Zefír tolvajként lendíti felém  
Hogy nyomán a rajz bennem  
Mít orcádról s hajadról szövök  
Vérrel teli dobbanásra szítsa szívem  
Csak bort, Fiú! Bort, Gyermekem!  
Ha atyád így szól, semmitől se félj  
Ne rettegj szép mintájú szent szőnyegem  
Táncolva borral locsolni össze  
De rá vigyázz-mert, hogy mi az illem  
Jól tudja ő s mint örök utazó  
Ismeri nem csak az utat hanem  
A Helyet hová betérhet ő a vándor  
Midőn szomjas: bort, Gyermekem  
Miképpen lehetne bátran és vadul  
Elmerülnöm e végtelen szépségben  
Ezentúl énnékem? Hisz tudom jól  
-Mivel minden óra és minden  
Pillanat azzal ijeszt – hogy  
Érttem fogja a levegőégben  
Elkondulni magát az arany harang.  
Homályló ég habos félelem  
Gyilkos örvény, sok és nagy  
Veszély áll utamon előttem  
S a part kicsiny bajoktól  
Elnyűtt lakói sorsom s engem  
Látni sem kívánnak ó botorul.  
Végtére a szabad szív szerint  
Boldogan úzött sok szerelmen  
Igen rossz hírbe kevert városomban  
Mert a nagy titkot látod nekem  
Sem sikerült rejtve tartani hisz  
Leleplezi azt is engem is veresem.

Ha, ó, Háfiz! Nyugalomra vágysz  
Valóban széttört szívedben  
Törvényed ne legyen csupán  
Hogy annak, kiért égsz s akiben  
Látod a szent szerelem tüzét  
Szívét szeretnéd megnyerni szépen  
Úgy búcsúzz el a szétfolyó világtól  
S utadon ne a vágy vezessen.

۱۱. در ترجمه اشعار و متون مجاری و فراهم آوردن آنها مرهون یاری‌های دوستان و دانشجویان مهربانم خانم کاتالین توما و آقای آندرش میچ هستم.



- <http://www.Mihanfoundation.org/Literature.html>  
Károly Reviceky(1771) Specimen Poeseos Asiaticae, Vindobonae.  
William Jones(1888) Poeseos Asiaticae Gábor Fábrián.  
Háfiz Diványából Gházeláks Töredékek(1824) Pest.  
Károly Berec(1859) Százzszor szépek, Pest.  
Bélla Erödi Harrach(1859) Háfiz Dalai, Pest.  
Bélla Dö Mötör(1911) Napkelet Gyöngyei Antologia, Bp.  
József Rakovszky(1961) Siráz Rózsái, Bp.  
Géza Képes(1960) Háfiz Veresek, Magyar Helikon, Bp.  
Géza Képes and Róbert Simon(1968) Perzsa Költők Antológiája, Európa könyvkiadó, Bp.  
György Faludy(1988) Test és lélek, Bp.  
Róbert Simon(2002) Klasszikus Perzsa költők, Magyar könyvklub, Bp.  
Mihály Csokonai Vitéz(1806) Anakreóni Danok, Veinna.  
Á Háfiz Dalok(2007) Látható könyv, szeged.  
Kivonat az d z s i a i P o é z i s r ö l ( 2 0 0 7 ) B p .  
Csokonai Vitéz Mihály Összes Művei(2002) Akademiai kiadó, Bp.  
Géza Képes(2002) Háfiz és csokonai, Filológiai közlöny, Bp.  
Tibor Weiner Sennyei(2005) Természettez vacó kapcsolat újragondolása, Bp.

